

مجلهٔ فکاهی

ملانصرالدین

۵۴

سال پنجم، شماره ششم

فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.







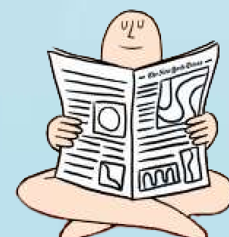


















دو کلوم حرف حساب

به قلم شلغم آقا، جناب مستطاب سردبیر



تازگی‌ها معاون رئیس‌جمهوری توو کارهای اجرایی فرمودند که «توانستیم تورم را به ۴۸ درصد کاهش بدیم.»

یعنی من وختی این خبر رو شنیدم، دیگه حال خودمو نمی‌فهمیدم، جیغ زدم، بالا پایین پریدم. دو تا دستامو هی تکون دادم و جیغ زدم: «گللللللللل..!»

می‌فهمین این دستآورد، حتی از پاآورد هم بالاتره..؟ اما در نهایت پاآورد مهمیه. حالا چرا پاآورده؟ چون از روش‌ها و نظریات آقایون، بعضی‌ها شاخ درآوردند و بعضی دیگر، چیزهای دیگر که بنده، محض جلوگیری از اطالهٔ کلام، اشارهٔ موشکافانه نمی‌کنم. اما بخش اعظم مملکت پا درآوردند و عده‌ای به بلاد خارجه و بعضا به روستاهای دور افتاده و بعضا هم مث بنده، پا درآورند تا ورجه وورجه کنند و روی سر مبارک بکوبند. چون جایی بنده را راه نمی‌دهند.

حالا بحث را عوض نکنیم، برگردیم به افاضات جناب معاون... ۴۸ درصد از صد در صد، می‌دونین چه «پاآورد» مهمیه؟

بلاخره فهمیدین؟ ده نفهمیدین..!

تا حالا هر چی می‌خریدیم دقیقا دو برابر می‌شد. یعنی هر چی پنجاه هزار تومن بود، می‌شد صد هزار تومن... اما حالا می‌شه یخته کمتر از هفتاد و پنج هزار تومن..!

خدایا صد هزار مرتبه شکرت..! بلاخره از مرز صد در صد رد شدیم... یعنی اومدیم پایین..!

حالا «پاآورد» بعدی چیه؟

پاآورد بعدی اینه که شخصی در مقام معاون اجرای رئیس‌جمهوری یاد گرفته که تورم درصد داره. این یعنی بلاخره ایشون افتخار دادن و کتاب اقتصاد سوم دبیرستان را در رشتهٔ منحلهٔ اقتصاد مطالعه فرمودن.

نفهمیدین یعنی چی؟

مث این که به کسی بگی تکون زلزله چقدره و ایشون شونه‌هاشو بلزونه و بگه: «تکون بده! تکون بده! تکون بده!»

بعد یه روز دیگه وقتی ازش همین سئوال را بپرسی، بگه :» عجقم! دقیقا ۹ ریشتر..!»

به قول این خارجکی‌ها «واووووو!» پس تو این ریشتر ننه مرده را بلاخره یاد گرفتی... با این مثال، غلط می‌کنین بگین «نفهمیدم!»

بلاخره دولت عزیز و عوامل عزیزترش فهمیدن که میزان تورم را با درصد حساب می‌کنن و کلی زور زدن تا بلاخره سر ۴۸ درصد کنترلش کردن.

۴۸ درصد یعنی این که ماشین بره لب پرتگاه، نصفش توو رو پرتگاه و نصف دیگه‌اش روی لبهٔ پرتگاه... خب! بعد باد موسمی که می‌وزه، می‌ره تا بره توو دره و بعد باد شکمی بر می‌خیزه و باز بر می‌گرده سر جاش... نقش دولت ارجمند در کنترل این ماشین چیه که نره توو دره؟ اینه که قرآن سرشون بذارن و همه با هم بگن: «بمحمد ٍ، بعلیٍ، بالحسنِ و الحسین... خدایا خودت کمک کن!»

ما هم همگی بزنیم توو سرمون و ناله و شیون کنیم، بلکم دل خدا واسمون بسوزه و یه امداد غیبی، چیزی برامون برفسته و ما را از فرود به دره، اون هم با کله نجات بده.

خدا را صد هزار مرتبه شکر که عناصر دولت فخیمه را روضه خوانان قهار تشکیل دادن تا در چنین شرایطی بتونن اقتصاد را با نفحات روحی خودشون نجات بدن.

پس تا این جا، کارمند و کارگرهای عزیزتر از جان حواستون باشه؛ هر چی تا دیروز می‌خریدین پنجاه هزار تومان، دیگه نمی‌خواد صد هزار تومن بخرین. به لطف نفحات روحی حضرات، فقط ۲۵ هزار تومن ناقابل اضافه می‌شه و بعد از مدت کوتاهی، دوباره ۲۵ هزار تومن دیگه و بعد از مدت کوتاهی، دوباره ۲۵ هزار تومن دیگه و بعد از مدت کوتاهی، دوباره ۲۵ هزار تومن دیگه و به قول آقایون «قص علی هذا..!»

این پاآورد را به همهٔ شهروندان عزیز، صمیمانه تبریک و تهنیت می‌گم و امیدوارم که دولتمردان عزیز با خواندن صفحات بیشتری از کتاب اقتصاد سال سوم دبیرستان رشتهٔ منحلهٔ اقتصاد، باز هم چیزهای بیشتری در حوزهٔ اقتصاد یاد بگیرند.

چیزی هم دربارهٔ این رشتهٔ ننه مرده بگم که بعد از جنگ منحلش کردند و به جاش کل رشتهٔ انسانی شد ادبیات و دینی... حالا عزیزان تربیت شده در این دو رشتهٔ پر بار، چه گل‌های خندانی به این مملکت نهادند، بماند. البته اشتباه نشود به سر این مملکت... یهوکی فکرای بد بد نکنین!





پیروزی پول سیاه بر دلار

سخنگوی اقتصادی دولت اعلام کرد: «سهم دلار در مبادلات خارجی به کمتر از ده درصد رسید.»
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یکی از کارشناسان دربارهٔ علت این کار گفت: « علتش اینه که دلار نداریم. همون مقدار که داریم هم ننه قزی‌های مملکت النگوهاشونو فروختند و دلار خریدند و حالا در داخل متکاها جا خوش کرده است.»

او در پاسخ به پرسشی دربارهٔ اتصال شبکهٔ شتاب به دیگر شبکه‌های پرداخت بانک‌های خارجی گفت: «روسیه چون خودش هم تحریمه، ما هم تحریمیم، بر اساس اصل «گدا به گدا رحمت به خدا» شبکه‌هامون به هم وصله...»
خبرنگار ما پرسید: «جناب کارشناس، آقای خاندوزی گفتند که مذاکرات برای اتصال شبکهٔ شتاب کشور با ترکیه و عمان و عراق هم جریان دارد، این مذاکرات در چه مرحله‌ای است؟»
کارشناس پاسخ داد: « مذاکرات در مرحلهٔ اصرار از ما و انکار از آن‌ها ادامه دارد.»

تقویم فعالیت فدراسیون فوتبال؛ از ویلموتس تا استراماچونی

از آن جایی که کل فعالیت‌های فدراسیون فوتبال ایران، در پرداخت سرمربیان و بازیکنان خارجی خلاصه می‌شود، مقرر شد تقویم فعالیت‌های سالانهٔ فدراسیون بر اساس پرداخت بدهی‌ها تنظیم شود.
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، با توجه به بسته شدن پروندهٔ مارک ویلموتس که بدون فعالیت خاصی و با چند تا باخت، به کشورش بازگشت و بلافصله شکایت کرد و فدراسیون شتیلش را تا سنت آخر پرداخت، سال مالی فدراسیون به پایان رسید و سال مالی جدید فدراسیون با پروندهٔ استراماچونی آغاز می‌شود.
دبیر فدراسیون فوتبال، ضمن اشاره به این تحول مهم تاکید کرد که اضافه بر آقای تاج، دو تیم باشگاهی پرسپولیس و استقلال به شدت مشغول کارند تا پروندهٔ تازه‌ای را برای سال مالی آینده تهیه کنند، تا ما بی‌کار نشیم، یه وخ!



الگوی نوین فرهنگی باب میل دبیر شورای عالی فرهنگی

در پی سخنان حجت الاسلام خسروپناه، دربارهٔ لزوم تهیهٔ الگوی نوین فرهنگی، عده‌ای از دست اندرکاران به شدت مشغول فکریدن شده‌اند که این الگوی نوین فرهنگی «نه منه»؟
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، عده‌ای از کارشناسان برای حلال و حلول شدن حقوق ماهانه، پیشنهاداتی را مطرح کرده‌اند که ما به سراغ یکی از این کارشناسان رفتیم که روی چهرهٔ خود ماسک گذاشته و تاکید می‌کرد که او «گیلاس است!»
از او پرسیدیم که به نظر شما این الگوی نوین چگونه چیزی است؟
ایشان پاسخ داد: « ایشالله الگوی خوبی باشد که بتواند طبق رهنمودها و ...»
خبرنگار ما گفت: «ببین زر مفت نزن! عین واقعیت رو بگو تا بنویسیم دیگه..!»
او پاسخ داد: «لاشی! می‌نویسی یا از ترس ممیزی می‌ندازی توو آشغال‌ها...»
خبرنگار ما گفت: «نترس! بی‌جیره و مواجب فتیره... فوقش دکهٔ ما را می‌بندند، به چپ بعضی‌ها..!»
او پاسخ داد: «خیلی خب! ببین داداش..! از اول انقلاب، هی مردم یه چیزی را ساختند، هی این‌ها گفتن حرامه و بعد دندشون نرم، مجبور شدن قبول کردن... این الگو هم در حال ساخته شدنه توو همین خیابون‌ها، این‌ها هم مجددا دندشون نرم مجبورند قبول کنند، تازه ستایش هم بکنند. مفهوم شد؟»
خبرنگار ما تاکید کرد: «ها والله!»

اخطاریهٔ صد هزارم برای مالکین منازل خالی

در پی صدور قانون لزوم مقابله با منازل خالی و اجبار مالکان به اجاره دادن، بیانیهٔ صد هزارم از سوی استانداری تهران صادر شد.
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، استانداری تهران در این بیانیهٔ شدیداللحن اعلام کرد: «ای دارندگان واحدهای مسکونی خالی... الهی که به تیر غیب گرفتار بشین، پس کی اجبارا و از سر بدبختی مجبور می‌شوید واحدهای خود را اجاره دهید یا برفوشید؟ برای صد هزارمین بار هشدار می‌دهیم که اگرظرف یک هفتهٔ آینده منازل خود را برای اجاره و فروش به بنگاه نسپارید، پس کی می‌خواهید این کار را بکنید؟ می‌دانید صد هزار بیانیه یعنی صد هزار برگه... اگر این‌ها را داده بودیم توش پنیر پیچیده بودند، تا حالا کلی کاسب بودیم. الهی که خیر نبینید از جوانی و پیریتان، به حق چهار قل..!»







گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.



– آقای دکتر، امروز باز هم بخت به ما رو کرد تا خدمت شما استاد مسلم امور استراتژی و حومه باشیم.

• حومه همون مخلفاتیه که همه نظر می‌دن دیگه؟

– بله استاد! دیگه رسم روزگاره..!

• رسم روزگار رو که ما خرهای بدبخت رو گیر شما جونورهای دو پا کرده، از بچگی می‌دونم. فایدهٔ این مصاحبه هم اینه که من یه پشته یونجه گیرم می‌آد. اما این که توی دم بریده از من دست نمی‌کشی رو نمی‌فهمم...

– شما یه پشته یونجه، ما هم یه لقمه نون..!

• خیلی خب! پس همش مال نونه... پس بنال..!

– سوریه رو بلاخره توو اتحادیهٔ عرب راه دادن...

• عجب خبر عجیب و غیر قابل پیش‌بینی..!

– استاد، جدی شما پیش‌بینی نمی‌کردین؟

• فک کردی من آدمم که نتونم این مسخره‌بازی‌ها را پیش بینی کنم؟ از همون روزی که بیرونش انداختن، فهمیدم که یه روزی هم، همین جور با التماس و خواهش برش می‌گردونن.

– چطوری آخه فهمیدین؟

• مگه نگفتی واسه خاطر یه لقمه نون با من مصاحبه می‌کنی؟

– چرا استاد! واقعیتش همینه...

• تا حالا دیدی از این زایشگاه اتحادیهٔ عرب، نوزادی بیرون بیاد؟

– زایشگاهه؟ راست می‌گین؟

• باز ما یخته پیچیده حرف زدیم و این آدم دو پا نفهمید. منظورم اینه که تا حالا از این اتحادیه دستاوردی بیرون زده که تو دیده باشی؟

– چرا... کلی بیانیه ضد اسرائیل داده، چند تایی هم ضد ما سر سه جزیره...

• فلسطین دست کیه؟

– اسرائیل..!

• سه جزیره دست کیه؟

– ایران..! ولی خب این دو موضوع خیلی با هم فرق دارن...

• خیلی خب حالا..!

– پس چرا این اتحادیه رو درست کردن، وقتی هیچ خیری ازش در نمی‌آد؟

• واسه نونه... مگه خودت نگفتی؟

– ها..؟ بعله من گفتم... اما فک نمی‌کردم که اون‌ها هم واسه نون جمع می‌شن.

• آدمیزاد ساده..!

– حالا استاد، چرا سوریه رو بیرون انداختن؟

• واسه خاطر نون؟

– حالا چرا برش گردوندن؟

• واسه خاطر نون؟

– نون رو کی می‌ده؟

• عربستان سعودی... و شخص محمد بن سلمان...

– ها..! تازه فهمیدم...

• به خدا اگه فهمیده باشی!

– دارین می‌گین که در اون زمان، رابطهٔ سوریه با عربستان شکر آب شد، از اتحادیه اخراجش کردن. حالا رابطشون خوب شده، برش گردوندن... همینه دیگه!؟

• خیلی زور زدی!

– حالا استاد! با برگشتن سوریه به اتحادیهٔ عرب، چه تحول مهمی در عرصهٔ سیاست‌های اتحادیه اتفاق می‌افته؟

• هیچی! یه مفتخور به مفتخورهای قبلی اضافه می‌شه.

– ما رو راه نمی‌دن؟

• ما نیازی نداریم... اولا سر سفره، وسط اون همه باسن گنده، جایی برای ما نیست. ثانیا کیسهٔ همایونی این ملت بدبخت هست.

– یعنی راهی نیست که ایران هم جزو اتحادیهٔ عرب بشه؟ چون ما عرب نیستیم، درسته؟

• عرب بودن یا نبودن، شرط واجب برای عضویت در اتحادیهٔ عرب نیست. کیسه را شل کن تا مفتخورها بخورن، خودشون یه راهی براش پیدا می‌کنن. اگه روزی پول عربستان ته بکشه و ایران شروع کنه بذل و بخشش کنه، خود اعضای مفتخورش، راهی برای اخراج عربستان و عضویت ایران پیدا می‌کنن.

– اما قبول دارین که پیروزی نمادینی برای سوریه بود.

• پیروزی «بیلخی!»

– یعنی چی استاد؟

• انگشت شصت دستت رو سیخ کن... همونی که الان می‌گن لایک... سابق بر این می‌گفتن «بیلاخ!»

– استاد یه همین امروز رو مؤدب بودین.

• خب حالا، فرمایش؟ واسه خاطر یه پشته یونجه نمی‌خوای که تا شب سئوال بپرسی؟ راستی! یونجه‌اش اوکراینی نیست که..؟

– استاد شما گیر داده بودین که حتما یونجهٔ اوکراینی بیارم.

• اون مال وختی بود که پهپادهای ایرانی توو یونجه‌های اوکراینی پی‌پی نگرده بودن...

– چه ربطی داره آخه... چرا اینقدر زور می‌گین شما..؟

• خیلی خب! واسه این دفعه، اشکالی نداره. دفعهٔ بعد حواست رو جمع کن!

– خوانندگان ارجمند! می‌بینین واسه خاطر یه لقمه نون چه ذلتی دارم می‌کشم؟ برین دیگه..!





گپ و گفت

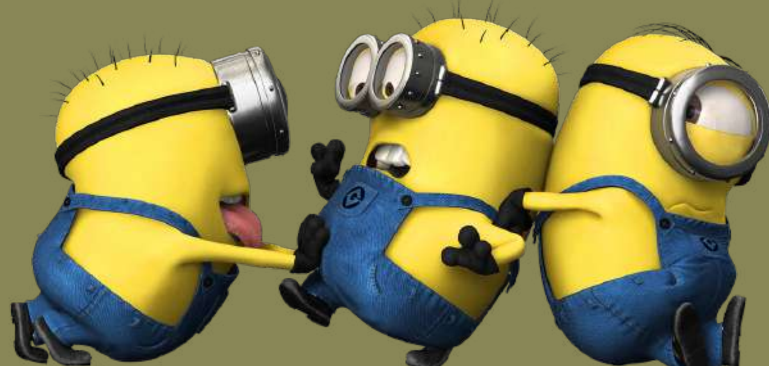


- موگوم جاسم! شنیدی ای نخست وزیر عراق که اومده بود مملکتمون...
• خو..؟
- وختی برگشته، گفته من قرارداد خرید چند تا ماشین ایرانی رو لغو کردم...
• نگفت کدومشون؟
- یکیش که همین پرایده...
• پراید..؟
- ها..!
• عبود! ای که خط تولیدش متوقف شده بود، اون هم از ۹۸...
- پس چه جوری به این‌ها می‌فروختن؟
• جل الخالق..!
- حالا پشت سر مرده حرف نزنیم.
• دیگه چی؟
- دیگه، دیگه، تیبایی و سمند و هر چی پژوه و از همین‌ها دیگه...
• خو حالا مثلا خوشحال بود؟
- خو عاره دیگه... می‌گفت خزمت کردم.
• چی کار کرده؟
- خزمت..!
• خدمت، بابا..!
- ها همون که تو گفتی...
• هههههه عجب آدم ساده ایه..!
- واسه چی؟
• هیچی تازه افتاده توو همون بدبختی که ما افتادیم.
- چه بدبختی..؟
• ببین وختی می‌گه این‌ها را لغو کردم، یعنی یه بلایی سر ما آورده و یه بلایی سر خودش..!
- سر ما که معلومه چیه...
• چیه؟
- هیچی دیگه! ماشین‌های پس فرستاده شده رو ایران خودرو و سایپا می‌بندن به ناف ما بدبخت‌ها...
• ها باریکلا...
- و اما چه بلایی سر خودش آورده؟
• هیچی! قرارداد برای واردات خودروی مثلا بهتر بسته... همه هم با همون موتورهای ماشین‌های قبلی که خوشگل‌ترش کردن.
- خو حالا این حرف‌ها را ولش کن! باید بریم نخلستون شیخ جابر، علف‌های هرز رو بکنیم.
• یا علی! نخلستون شیخ جابر می‌دونی چقده دوره؟
- نترس ژیان عباس رو قرض گرفتم. می‌ریم و زودی برمی‌گردیم.
• بابا او که نصف راهو ما باید هلش بدیم.
- حالا بهتر از هیچیه!
• کاش می‌شد یه موتوری چیزی می‌خریدیم!
- موتور؟ برو مرد حسابی! حسونی موتورش رو گذاشته برا فروش می‌گه هشت تومن کمتر نمی‌دم.
• او یابو قراضه، هشت تومن..!؟
- ها والله..!
• خو پس با همون ژیان عباس بریم، بقیه‌شو خدا کریمه..!
- می‌گن خر هم گرون شده..!
• گرون هم نبود، پول علفشو از کجا بیاریم... اینقده حرف نزن... بریم دیگه!
- علف چیه؟ مؤدب باش! بگو نهاده‌های دامی...
• بابا ول کن، حالا دیر می‌شه، شیخ جابر یه عده دیگه رو جای ما می‌آره...
- ها راس می‌گی، دیگه بریم..!



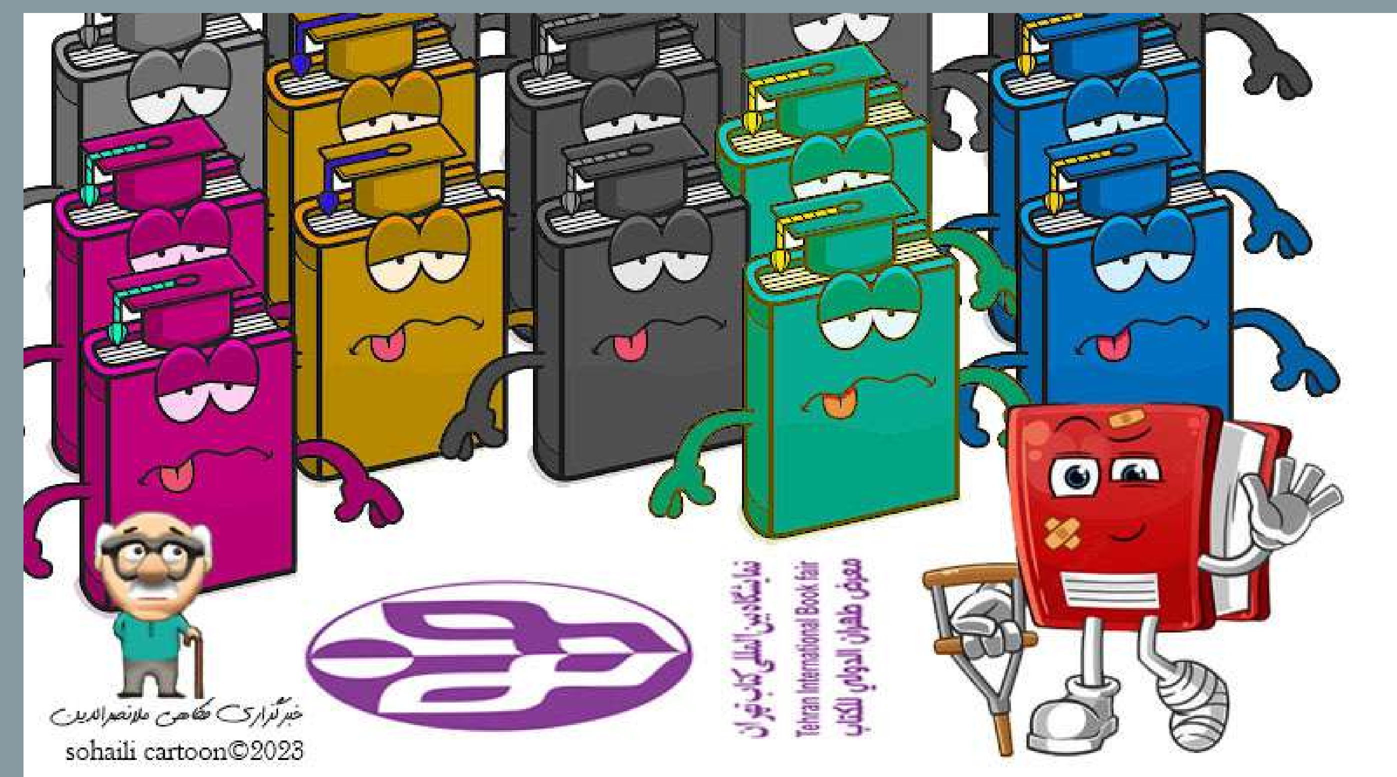








کارتون های مُلانصرالدین





کارتون های مُلانصرالدین





نامهٔ‌های جنجالی

درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضعِ اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و عِلت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران، محصولات بی‌ربط و ضعیفی می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل بخواهد به نامه شاهزادهٔ سعودی، محمد بن سلمان پاسخ دهد، چه خواهد نوشت؟

محمد جان سلام! ماه پیش، نامه‌ای از تو به من رسید که رسما به سر تا پای «بی بی» پی پی کرده بودی. خواستم جوابی ندم. یعنی اگه چند سال پیش بود و من مست غرور و پیروزی، به خودم می‌گفتم؛ بی‌خیال وسط این همه پیروزی، یه شکست چه ارزشی داره؟

اما امسال وضع فرق می‌کنه. اولا به این سبب که بیشتر اون پیروزی‌ها به خاطر اون بود که تو با من قایمکی دوست بودی، اما با اون نامه، معلوم شد عمرا دیگه یه تف ناقبل توو روی من می‌ندازی.

ثانیا، این قرمساق‌ها همه فهمیدن که کلاه من دیگه پشمی نداره. چپ و راست، به من حمله می‌کنن. واقعا به نظر تو، این انصافه؟

چه سئوال احمقانه‌ای! با اون نامه که به من نوشتی، معلومه که بعد از خوندن نامهٔ من، به خودت می‌گی؛ «آخیش! ششم حال اومد، حقته! حقته!» اما آخه! این که دیگه هیچکی دوسم نداره، به نظر تو منصفانه است؟

دختر خوشگل هم نداریم تا دلت رو ببره. یه مشت یابو علفی گردن کلفت گنده کردیم که فقط به درد لای جرز می‌خورن.

ممد! زیر بار طرح رابطه با اسرائیل نرفتی، با این که آدم کج درکی هستم، اما یه طرف غدهٔ پانکراسم هضمش کردم. اون طرح ابراهام، با اون قشنگی که چهار تا نخبهٔ گردن کلفت، یکیش خودم و یکی دیگه کوشنر، شخص دختر ترامپ و جان بولتون روش کار کرده بودیم، با اون فضاحت رفت توو دیوار، بعد از این که کلی فوش به در و دیوار دادم، رو شکمم هضمش کردم، اما این کار آخریت منو دیوونه کرد.

می‌دونم که می‌خواستی دل منو بد بسوزونی، اما راستش علاوه بر دلم خیلی جاهای دیگهٔ من هم سوخت. چرا رفتی با ایران آشتی کردی؟ هر کاری هم من با تو کرده باشم، این یکی دیگه آخرش بود، می‌فهمی؟ اِندش بود. این حتی از تجاوز به عنف هم بدتر بود. گرچه من در طول عمرم، هیچ وقت تجاوز «به عنف» را تجربه نکرده‌ام، اما چند تا آدم شریف که تصادفی به پستم خوردن، به من حالی کردن که «به عنفش» چه شکلیه.

این آشتی تو با ایران، کاری ندارم به عنف یا غیر عنف، اما خود تجاوز بود. چرا ممد با من همچی کردی؟

تو خیال کردی یه دل می‌شکنی تموم می‌شه؟ اما تو که نمی‌دونی با من چی کار کردی؟ من دار و ندارم تنش با ایران بود و طرح ابراهام؛ طرح ابراهام که حالا مایهٔ خجالت این دو تا جوجو که امضا کردن شده و هی نچ نچ می‌کنن که کاش اقلا با ماست می‌خوردیم.

باورت می‌شه که شیخ بحرین به تلفن من جواب نمی‌ده؟ نه! واقعا باورت می‌شه؟ تو اصلا این مردک را که نمی‌دونم در خودش چی دیده که اسمش رو پادشاه گذاشته، حاضری توو اصطبلت، کنار کره اسب‌هات ببندی؟

تلفن منو جواب نمی‌ده! آی سوختم! آی سوختم! حالا فهمیدی که فقط دلم نیست که سوخته؟

حالا می‌فهمی با من چی کار کردی؟

حالا باید در اسرائیل، فقط روی توانایی‌هام تکیه کنم، چون دیگه هیچی شعار ندارم علم کنم. راستی! توانایی یعنی چی؟ چون یکی از اعضای ائتلافم، به من گفت دیگه نمی‌تونی روی شعارهات تکیه کنی، باید روی توانایی‌هات تکیه کنی. اون دیگه چیه؟

من از بچگی سوت بلد بودم، وقتی از یه جای تاریک رد می‌شدم، وقتی می‌ترسیدم، سوت می‌زدم. یه بار معلمم گفت: توانایی جالبی داری. یعنی چی؟ حالا که دیگه شعار ندارم، باید سوت بزنم؟

ببین چقدر بدبخت شدم که دارم از تو معنی توانایی رو می‌پرسم.

این نامه را برات نوشتم تا کمی در رابطه با ایران تجدید نظر کنی. خب! لابد می‌خوای بپرسی که در ازاش چی بهم می‌دی؟ این را هم می‌فهمم که عمرا سوت زدن من به دردت بخوره. اما هر وقت کنار دیوار ندبه رفتم، برات دعا می‌کنم تا شاه عربستان بشی.

لابد می‌خوای به من بخندی و بگی که با دعای گربه سیاه بارون نمی‌آد. اما من این روزها خیلی از دل به پایین سوختم و مطمئنم که در این شرایط یهوه دعاهای منو قبول می‌کنه. دعا می‌کنم شاه بشی و تو هم در عوض، بی‌خیال روابط با ایران می‌شی. چطوره؟ عالی نیست؟

ممد، من وضعم خیلی خرابه!

یکی از کارشناس‌ها توو شبکهٔ ده اسرائیل اومده بود و می‌گفت: نتانیاهو به آخرین روزهای عمر سیاسی خودش رسیده... می‌دونی این حرف یعنی چی؟ عمر سیاسی من، یعنی همهٔ زندگی من! بعد از اون باید چی کار کنم؟ من هیچی بلد نیستم. حتی سوت زدنم هم زیاد خوب نبود. چون گاهی می‌شنیدم مردم وقتی از دور صدای سوتم رو می‌شنیدن، جیغ می‌دن زهر مار..!



می‌بینی من چقدر مظلوم بودم؟ هنوز هم مظلومم... هیچ کی به من محبت نکرده، هیچ کی!

بیا و به من محبت کن!

ممد سلمان، من می‌دونم تو از دست من عصبانی هستی. اما همهٔ اون کارها را اون لاشی ترامپ می‌کرد. یه بار به من گفت: «این یارو بزه! بیا من و تو بدوشیمش و کلی ازش پول دربیاریم.» به خدا خودش اینو به من گفت، نامرد! می‌دونی چی بهش گفتم؟ بهش گفتم: «نع! نع! ممد بن سلمان بچهٔ خوبیه. ما باید باهاش دوست باشیم.»

حالا این درسته که تو با من این طوری رفتار کنی؟

من منتظر نامهٔ بعدی تو می‌مونم، خب! زود به زود برام نامه بنویس!

گل سرخ و سفید و ارغوانی، فراموشم نکن تا می‌تونی...

بنیامین تنها و بی‌کس!



کارتون های خارجی





کارتون های خارجی





اخبار خارجه

نتانیاهو: ما برای مبارزه با ایران روی سر خودمان هم می‌کوبیم.

نخست وزیر اسرائیل در پاسخ به علت هجوم به نوار غزه تاکید کرد: «ما برای مبارزه با ایران همه کاری می‌کنیم. به سوریه و لبنان حمله می‌کنیم، به غزه حمله می‌کنیم، آب حوض می‌کشیم، پیرزن خفه می‌کنیم. لازم شد توو سر و صورت خودمون هم می‌زنیم.»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، نتانیاهو در پاسخ به این که «شما با مشکلات داخلی کشور خودتان می‌خواهید چه کار کنید؟» گفت: «من کلا برای حل کل مشکلات جهان، مبارزه با ایران را توصیه می‌کنم. حتی نازایی زنان، یا مثلا بزرگ شدن غدهٔ پروستات مردان... خیلی مشکلات دیگه هست که در همین مبارزه حل خواهد شد. چه برسد به بهبود وضعیت معیشتی مردم اسرائیل و اوج‌گیری اقتصاد کشورم... همهٔ این‌ها را باید در مبارزه با ایران جستجو می‌کنم. لذ از ملت اسرائیل می‌خواهم خودشان یه جوری مشکلات کشور را حل کنند، یا تحمل کنند، تا من به جنگ با ایران برسم.»

آمریکا: ای سودانی‌ها، پولی که برای دموکراسی دادیم، کوفتتون بشه!

آمریکا سودان را تحریم کرد و در جریان تحریم هم اعلام شد دیگه عمرا بهتون پول بدیم که برین طرف دموکراسی.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، وزارت امور خارجهٔ آمریکا با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: «ای بد سودانی‌های سیاه بزنگیِ بدترکیبِ کاکا سیاهِ نگرویِ بی‌همه چیز، کلی پول بشتون دادیم که به راست برین طرف دموکراسی و وسط راه هی کرم نریزین و هی تو سر و کلهٔ همدیگه نزنین. به دخلتون رفت؟ نع..!»

نویسندهٔ بیانیهٔ وزارت امور خارجهٔ آمریکا کمی انگشتش رو توو دماغش کرد و با همان انگشت پیشانیش را خاراند (عی!) و ادامه داد: «ما را باش که چی خیال می‌کردیم چی شد؟ وارداشتیم کلی پول بی‌زبون رو دادیم به اون حمیدتی نسناس عامل کشتار دارفور و اون برهان کله پز عامل کشتار این طرف کشور که برن دموکراسی بکنن و روابط با اسرائیل هم برقرار کنند. با اسرائیل که رابطه برقرار کردین، اون هم برای گرفتن پول بی‌زبون ما... پس کو؟ چرا نرفتین توی دموکراسی؟ ها..؟ الهی پولی که از ما خوردین حناقتون بشه..!»

اسرائیل: به سبب اختلافات داخلی به نوار غزه حمله کردیم

این یارو! چی بود اسمش؟ همین سخنگوی نتانیاهو اعلام کرد: «به دنبال افزایش اختلافات در داخل ائتلاف حاکم بر اسرائیل، نوار غزه به شدت بمباران شد.»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، خبرنگار ما در گفتگو با این یاروه (خب اسمشو بلد نیستم، گناه که نکردم!) پرسید: «لاشی‌ها واسه چی شما وقتی به جون هم می‌افتین، هر چه فریاد دارید بر سر نوار غزه می‌زنید؟»

یاروه پاسخ داد: «ببین! اولا یه لاشیه، نه چند تا لاشی! اون لاشیه، یعنی نتانیاهو هم، همین جوریه اخلاقش، وقتی با رقیب‌هاش دعوا می‌کنه واسه تمدید اعصاب، یه سری موشک و بمب می‌ریزه رو سر نوار غزه...»

خبرنگار ما پرسید: «حالا اعصابش تمدید شد، با این لاشی بازی‌ها؟»

اون یاروه پاسخ داد: «نه بابا..! این کلک دیگه نمی‌گیره. همه دارن می‌گن واسه خاطر این که حواس مردم را رت کنه به نوار غزه حمله کرده... حالا باز داره به ایران حمله می‌کنه و فوش می‌ده. فک نمی‌کنم این یکی هم بگیره، اما خو چی کار کنه؟ همین چند تا کلک تکراری را بلته...»

اردوغان: بعد از انتخابات من می‌دونم و شما

رئیس‌جمهوری ترکیه اعلام کرد: «بعد از انتخابات، قانون اساسی ترکیه را باز هم اصلاح می‌کنم و کلی آزادی و استقلال عمل می‌دهم.»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، رجب طیب اردوغان تاکید کرد: « بذارین انتخابات بعدی را پیروز بشم، اون وخ، قانون اساسی را اصلاح می‌کنم و شما را از محرومیت نداشتن سلطان رجب طیب اردوغان اول خلاص می‌کنم.»

خبرنگار ما از پشت کامپیوتر تاکید کرد: «رجب طیب امیدوار است با این وعدهٔ هیجان آور برای خودش، کل ملت ترکیه به پای صندوق‌های رای بریزند و اینقدِه بهش رای بدن تا بره تا خود باب عالی...»

رجب طیب افزود: «قانون اساسی جدید کلی آزادی و استقلال عمل بی‌سابقه خواهد داشت که اصلا نگو و نپرس! چون هنوز زوده نمی‌خوام بگم که این آزادی‌ها و استقلال عمل واسهٔ کیه. به وختش خودتون متوجه می‌شین.»







خبرگزاری فکاهی مُلانصرالدین

MollaNasroddin Satire News Agency

واقعیت خنده‌دار است!

خبرهای سیاسی | خبرهای اقتصادی- اجتماعی | مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین | دیدگاه

دیدار ویلیام برنز با محمد بن سلمان

دعوا بر سر تایوان

کاغذ چرکنویس محرمانه

الهی بی‌دشمن بشین!

شمارهٔ اخیر مجله | برای مطالعهٔ آن لاین روی مجله کلیک کنید

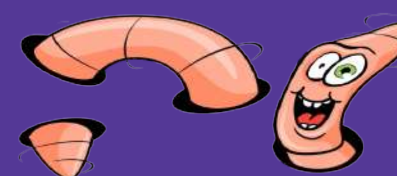
خبرهای سیاسی

لایک یا بیلاخ

http://msn-agency.ir

http://mollanasroddin-magazine.ir







خوشگل الحکایات

اشعرالشعرای یخته دل
حیدر سهیلی اصفهانی (صخره)

[illegible]



آه ای خرگوش بی‌نام و نشان
سال تو آمد، نه سال ماکیان

سال چون نو شد، به نام مرغ خاست
هم ز دست مرغ صد غوغا به پاست
قیمتش رفته بر اوج آسمان
نامت ای بی‌چاره، گو این جا کجاست؟

آه ای خرگوش بی‌نام و نشان
سال تو آمد، نه سال ماکیان

آن که داند حرمت خرگوش کیست؟
کیست که داند ترا آوازه چیست؟
گفته‌اند خرگوش هستی و زبل
نمرهٔ تو در زرنگی، ده ز بیست

آه ای خرگوش بی‌نام و نشان
سال تو آمد، نه سال ماکیان

مرغ گشته سال و ماه و روز ما
کس ندیدم نام تو آرد، به جا
مرغ‌ها قدقدکنان هر جا روند
تو به سوراخت نشینی بی‌صدا

آه ای خرگوش بی‌نام و نشان
سال تو آمد، نه سال ماکیان



گوشتت جایی ندارد حرمتی
موی تو، شاید لباس پاپتی
نه ز تو آید صدای قدقدی
نه پری، نه تخمکی، نه غیرتی

آه ای خرگوش بی‌نام و نشان
سال تو آمد، نه سال ماکیان

Molla Nasroddin Satire Magazine 54



SENDING FOR THE OLD DOCTOR.